



The evidence of the parliament's choice in dealing with itself

Mahdi Rahbar¹ 

1. Associate Professor, Department of Imamiyyah Jurisprudence and Law, Faculty of Islamic Jurisprudence and Law, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran. Email: m.rahbar@mazaheb.ac.ir

Abstract

A transaction with oneself occurs when a person represents another and sells the property that he represents on behalf of another and transfers it to himself as the original buyer. In this transaction, there is a contracting party with two credit titles: buyer and seller. Famous jurists believe that this transaction is valid. Among the options specific to sale is the parliamentary option, which has some ambiguities in proving that it is based on the plurality of buyers and is not subject to their differentiation (the seller has the option of not being differentiated) in a transaction with oneself, which is due to the lack of plurality of buyers and the impossibility of realizing the differentiation of the interlocutors in this transaction. Some, citing reasons, believe that the parliamentary option does not apply in a transaction with oneself. In this research, which was prepared using a descriptive-analytical method and using library resources and related software, it sought to prove the flow of the parliamentary option in a transaction with oneself and the conclusion was reached that firstly, by accepting the plurality (variation) of the credit of the buyers And considering the spiritual difference between them, the choice of the assembly in dealing with itself can be considered fixed. Secondly, there are general and general rules such as the rule of necessity and hindrance, the necessity in permission, the refinement of conditions, and the way of the wise, which, regardless of the number of followers, prove the choice of the assembly in dealing with itself.

Keywords: The choice of the assembly, Dealing with itself, Credit change, Rhe rule of permission, The refinement of conditions.

Cite this article: Rahbar, M. (2026). The evidence of the parliament's choice in dealing with itself. *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 59 (1), 85-101. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

Authors retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2026.140985.669895>



Article Type: Research Paper

Received: 16-Sep-2025

Received in revised form: 8-Feb-2026

Accepted: 13-May-2026

Published online: 22-Sep-2026

واکاوی ادله‌ خیار مجلس در معامله با خود

مهدی رهبر^۱

۱. دانشیار، گروه فقه و حقوق امامیه، دانشکده فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه بین المللی مذاهب، تهران، ایران. رایانامه: m.rahbar@mazaheb.ac.ir

چکیده

معامله با خود زمانی اتفاق می افتد که شخص از دیگری نمایندگی داشته باشد و مالی را که نمایندگی در فروش آن دارد، به نیابت از دیگری فروخته و به خودش بعنوان خریدار اصیل منتقل نماید. در این معامله یک عاقد با دو عنوان اعتباری خریدار و فروشنده وجود دارد. مشهور فقها قائل به صحت این معامله می باشند. از جمله اختیارات مختص به بیع، خیار مجلس است که در زمینه ثبوت آن که قائم به تعدد متبایعین و مغیا به افتراق آندو شده (البیعان بالخیار ما لم یفترقا) در معامله با خود، ابهاماتی وجود دارد که ناشی از عدم تعدد متبایعین و عدم امکان تحقق افتراق متعاملین در این معامله می باشد. برخی با استناد به دلایلی معتقدند که خیار مجلس در معامله با خود جریان ندارد. این تحقیق که به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه ای و نرم افزارهای مرتبط فراهم آمده در صدد اثبات جریان خیار مجلس در معامله با خود بوده و این نتیجه حاصل شده که اولاً با پذیرفتن تعدد (تغایر) اعتباری متبایعین و لحاظ افتراق معنوی بین آنها، می توان خیار مجلس را در معامله با خود ثابت دان است. ثانیاً قواعد کلی و عموماتی [ta2.1] مانند قاعده مقتضی و مانع، تلازم در إذن، تنقیح مناط و سیره عقلاء وجود دارد که فارغ از تعدد متبایعین، خیار مجلس را در معامله با خود ثابت می کند

کلیدواژه‌ها: خیار مجلس، معامله با خود، تغایر اعتباری، قاعده إذن، تنقیح مناط.

استناد: رهبر، مهدی (۱۴۰۵). واکاوی ادله‌ خیار مجلس در معامله با خود. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۹ (۱)، ۸۵-۱۰۱.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹

پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۳

انتشار: ۱۴۰۵/۰۶/۳۱

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ و حقوق نشر برای نویسندگان محفوظ است.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2026.140985.669895>



مقدمه

خرید و فروش یا بیع از جمله مهمترین معاملات اقتصادی محسوب می‌شود. البته در این معامله و تمام معاملاتی که به امضاء شارع رسیده لازم است قیود و شرایطی که در عرف متشرعه و احکام دینی برای آنها لحاظ شده رعایت شود و متعاملین با آگاهی از شرایط، وارد حوزه معاملات اقتصادی شوند تا مرتکب معاملاتی غیر مشروع و غیرقانونی نشوند. از جمله ارکان عقد بیع، وجود متعاملین و دو طرف معامله است. یکی از آنها فروشنده است که در اصطلاح، بایع خوانده می‌شود و دیگری خریدار یا مشتری است. برای این که عقد بیع دارای صحت قانونی و شرعی باشد، متعاملین باید در هنگام معامله بالغ و رشید بوده و از لحاظ عقلی در سلامت کامل باشند. عقود به مقتضای طرفینی بودن، نیازمند دو اراده از متعاملین هستند که با ایجاب و قبول، عقد را محقق می‌سازند و این عقد دارای اثر حقوقی می‌شود. حال اگر در شرایطی خاص، اراده یکی از طرفین معامله از ساختار عقد، حذف شود، آنچه به ذهن متبادر می‌شود، اینکه مقتضای عقد، لزوم دو اراده در عقد را تکلیف می‌کند و یک طرف معامله نمی‌تواند دو اراده را از دو طرف اعمال کند و به همین دلیل برخی از فقهاء مانند امام خمینی (ره) معتقدند که تحقق ایجاب و قبول عقد با اراده یک نفر، ممکن نیست.

معامله با خود از جمله عقود است که با عاقد واحد و یک اراده محقق می‌شود و آن زمانی اتفاق می‌افتد که شخص از دیگری نمایندگی داشته باشد؛ مانند وکیل، قیم، وصی، ولی و سایر نمایندگان و مالی را که نمایندگی در فروش آن دارد به نیابت از دیگری فروخته و به خودش به عنوان خریدار اصیل منتقل می‌نماید. به عنوان مثال پدر یا جد پدری که ولایت بر طفل دارد، مالی از اموال فرزندش را به ولایت، می‌فروشد و خودش بالاصاله آن مال را برای خود می‌خرد که در این معامله دو اعتبار نهفته است؛ گرچه یک فرد آن را انجام می‌دهد.

در زمینه صحت یا بطلان معامله با خود، دو دیدگاه وجود دارد: مشهور فقهای امامیه قائل به صحت آن بوده و برخی از فقهاء مانند امام خمینی (ره) معتقد به فساد این معامله می‌باشند و بیان می‌دارند که باید طرفین معامله تعدد حقیقی و واقعی داشته باشند و تعدد اعتباری کفایت نمی‌کند. (خمینی، ۱۳۸۰: ۱۱۹؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۱۲۰) مشهور فقهای امامیه معامله با خود را صحیح می‌دانند و یکی بودن طرفین معامله را ممکن دانسته و تغایر اعتباری را کافی می‌دانند؛ چرا که معاملات از جمله امور اعتباری هستند و لازم نیست مانند امور واقعی و حقیقی با آنها برخورد شود. (علامه حلی، ۱۴۲۰: ج ۱۲۱: ۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۴: ج ۱۴۹: ۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ج ۹۸: ۲۲)

حقوقدانان نیز چنین معامله ای را صحیح دانسته و آن را به عنوان یک نهاد حقوقی قبول داشته و در قالب عناوینی مانند تعدد اشخاص یا نمایندگی بدان پرداخته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ج ۸۲: ۲) که به نحو اختصار به آنها اشاره می‌شود.

تعدد اشخاص و نمایندگی

شخص به موجودی گفته می‌شود که توانایی دارا شدن حق و تکلیف و اجرای آن را بصورت مستقیم و یا با واسطه داشته باشد و با برخورداری از این توانایی، در زندگی اجتماعی خود می‌تواند هم صاحب حق شود و هم صاحب تکلیف (حیاتی، ۱۳۹۱: ۱۶)

معاملات و عقود که در عرف عام مرسوم است بین دو شخص به عنوان متعاملین منعقد می‌شود که یکی موجب و دیگری قابل بوده و این دو به عنوان دو شخص واقعی و حقیقی معامله ای را انشاء می‌کنند. تعدد طرفین عقد در این صورت تعدد واقعی یا مادی نامیده می‌شود. در این عقد، دو اراده مستقل وجود دارد که هر یک جدای از دیگری برای خود تصمیم گرفته و جمع این دو اراده موجب تحقق معامله می‌شود.

در برخی از معاملات با تعدد اعتباری متعاقدين روبرو هستیم در این معاملات نیز دو اراده حاکم است؛ ولی این دو اراده توسط یک نفر که دارای عناوین متعدد است ابراز می‌شود. این معامله زمانی محقق می‌شود که یک نفر به نمایندگی از یک طرف معامله یا دو طرف معامله، ایجاب و قبول را انشاء می‌کند. نمایندگی عنوانی است که بر مبنای آن، شخص اقدام به عملی حقوقی به نام شخص دیگر، به حساب او و به منظور تأمین اهداف او می‌نماید. در خصوص قراردادهایی که به نمایندگی منعقد می‌شود؛ تراضی توسط نماینده واقع می‌شود؛ اما آثار چنین توافقی، متوجه اصیل خواهد بود. درواقع در این گونه معاملات، اراده نماینده، جایگزین اراده اصیل شده و تعهداتی را برای وی وجود می‌آورد. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۶۵/صفایی، ۱۳۸۹: ۷۴) اگر نماینده به نمایندگی از دیگری با خود معامله کند، این عقد، معامله با خود نامیده می‌شود. ماده ۱۹۶ قانون مدنی، در مقام بیان یک اصل این طور عنوان کرده است که: «کسی که معامله می‌کند آن معامله برای خود آن شخص محسوب می‌شود، مگر اینکه در موقع عقد خلاف آن را تصریح نماید یا بعداً خلاف آن ثابت شود». از این ماده قاعده اصیل بودن طرف معامله استنباط می‌شود. پس در حالتی که شخص، حین معامله مطلبی تحت عنوان نمایندگی طرح نکند، اصیل فرض می‌شود و به تمام تعهدات معامله پایبند خواهد بود. اما فرض این نوشتار، حالتی است که یا خود شخص ابتدا به ساکن اعلام نمایندگی می‌کند و یا بعداً بر اساس مدارک موجود نمایندگی وی احراز می‌شود. در این حالت ماده ۱۹۸ قانون مدنی عنوان نموده که «ممکن است طرفین یا یکی از آنها به وکالت از غیر اقدام بنماید و نیز ممکن است که یک نفر به وکالت از طرف متعاملین این اقدام را به عمل آورد». هر چند این ماده صرفاً به یکی از انواع نمایندگی اشاره کرده است، اما باید گفت که علاوه بر نمایندگی قراردادی شامل انواع نمایندگی قانونی و قضایی نیز می‌شود. پس بر اساس قانون، امکان اینکه شخص بتواند به نمایندگی از جانب یک طرف یا هر دو طرف معامله، اقدام به انعقاد قرارداد نماید، صحیح و دارای آثار قانونی می‌باشد. لکن مطلبی که دارای اهمیت است بررسی صحت قراردادهایی است که شخص از یک طرف نماینده محسوب می‌شود و بخواهد طرف دیگر را خود به عنوان اصیل قرار دهد. از لحاظ نظری، دخالت دو اراده در انجام معامله بدین ترتیب که شخص واحد

یک بار با اراده نماینده و بار دیگر از طرف خود به عنوان اصیل اقدام به ایجاد یک رابطه حقوقی کند، صورت می‌پذیرد و چون حقوق، عالم اعتبارات است و تلاقی دو اراده نیز یک امر غیر عینی می‌باشد در صحت آن نمی‌بایست تردیدی نمود. در نتیجه شخص دارای دو سمت نماینده و اصیل به دو اعتبار مجزا از هم می‌باشد اما در عالم واقع از حیث تعارض منافع و سوءاستفاده‌های احتمالی، قوانین شرایط مختلفی را برای انواع نمایندگان در نظر گرفته‌است. در خصوص، ولی قهری باید گفت که از آنجایی که اصل آن است که اقدام ولی قهری نسبت به مولی علیه خود به صرفه و سود اوست، معامله با خود از سوی، ولی قهری نیز مجاز دآن استه شده‌است. در مورد وصی از جهت خطرات و سوء استفاده‌های احتمالی، چنین حقی برای وی به رسمیت شناخته نشود مگر آنکه در وصیت نامه این اختیار به او داده شده باشد. در مورد قیم و امین، قانون مطلقا اجازه معامله با خود را از ایشان سلب نموده و تحت هیچ شرایطی امکان انتقال مال خود به مولی علیه و یا عکس آن را به وی اعطا ننموده‌است. در خصوص وکلا باید گفت که بر اساس احتمال و امکان سوءاستفاده اصل عدم داشتن حق معامله با خود است، اما اگر احتمال سوءاستفاده وکیل از نمایندگی نرود، امکان معامله با خود از وی سلب نمی‌شود. در این مورد حتی اگر وکالت به صورت عام و مطلق هم باشد باز به جهت حفظ مصالح موکل و پیشگیری از هرگونه اختلافات بعدی، قانون گذار اجازه معامله وکیل با خود را منوط به اعلام رضایت موکل و یا انتفاء هر گونه شبهه در خصوص سوء استفاده از سمت نمایندگی، نموده‌است.

تعدد اعتباری و خیار مجلس

آنچه به عنوان مسئله اصلی و محور بحث در این مقاله می‌باشد آن است که چون در «معامله با خود» بین متعاملین، تغایر اعتباری لحاظ شده و آنچه در خارج وجود دارد یک شخص است که به دو اعتبار لحاظ شده‌است، لذا این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان در معامله با خود، قائل به ثبوت خیار مجلس شد؟ ادله خیار مجلس ظهور در وجود دو نفر در معامله دارد و به صورت تثنیه بیان شده و فرموده: البیعان یا المتبایعان و غایت خیار مجلس در روایات، افتراق قرار داده شده، «البیعان بالخیار حتی یفترقا» و افتراق مستلزم تعدد است و در جایی معنا دارد که دو نفر و متعدد باشند تا بتوانند از یکدیگر افتراق پیدا کنند. لذا با توجه به ماهیت معامله با خود و شرط تحقق خیار مجلس در بیع، سؤال فوق به ذهن خطور می‌کند و این شبهه به عنوان سؤال اصلی این تحقیق مد نظر می‌باشد که با استفاده از روش تحقیق توصیفی تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه ای و نرم افزارهای مرتبط، با هدف دستیابی به جواب سؤال اصلی تحقیق، به تحلیل و بررسی فقهی نظرات مختلف پرداخته خواهد شد.

پیشینه تحقیق

در زمینه معامله با خود تحقیقات متعددی انجام شده‌است مانند:

کتاب «معامله با خود» اثر هدی قاسمی نشر برتر اندیشان ۱۳۹۹

پایان نامه‌ها:

۱. بررسی و تحلیل معامله با خود اثر حسین صادقی دانشگاه تهران ۱۳۸۰
 ۲. معامله وکیل با خود در فقه مذاهب اسلامی و نظام حقوقی ایران اثر مهران منشی زاده دانشگاه آزاد اسلامی ۱۳۹۷
 ۳. اثبات نظریه افتراق معنوی در خیار مجلس اثر محمدمهدی لطیفی دانشگاه علوم اسلامی رضوی ۱۴۰۴
 ۴. ماهیت فقهی و حقوقی معامله با خود در اسلام اثر مجید آرانی دانشگاه آزاد اسلامی ۱۳۹۲
- مقالات:

۱. بررسی ماهیت حقوقی معامله وکیل با خود اثر معصومه زمردی مجله فقه ش ۳۵ بهار ۱۴۰۴
 ۲. اختیار وکیل در معامله با خود اثر مریم معرفت مجله جامعه‌شناسی سیاسی ایران ش ۲۲ شهریور ۱۴۰۱
 ۳. باپژوهی ماهیت و مشروعیت فقهی - حقوقی معامله با خود اثر عبدالله باقری مجله مبانی فقه و حقوق اسلامی ش ۲۵ تابستان ۱۳۹۹
 ۴. واکاوی در حکم معامله با خود اثر حمیدرضا میرکو مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی ش ۲۳ زمستان ۱۳۹۹
- وجه تمایز تحقیق پیش‌رو با تحقیقات انجام شده در آن است که این تحقیقات، ناظر بر امکان سنجی این معامله و ماهیت‌شناسی، مشروعیت و آثار فقهی حقوقی آن است، اما از جهت امکان وجود خیار مجلس در این معامله و کیفیت تحقق آن، تحقیق مستقلی مشاهده نشد. برخی از فقهاء در مبحث خيارات اشاره ای به عاقد واحد نموده و با استناد به حدیث نبوی (البیعان بالخیار ما لم یفتقرا) به تعدد فیزیکی یا اعتباری در متعاقدين پرداخته و از این زاویه به بحث وارد شده‌اند.
- بررسی خیار مجلس در معامله با خود از منظری دیگر غیر از تعدد اعتباری، قابل بررسی است که از این زاویه در کتب فقهی بدان پرداخته نشده و آن عبارت است از تطبیق قواعد کلی فقهی، اصولی و مقاصد الشریعه بر معامله مذکور، فارغ از احوال متعاقدين که نتیجه آن منتهی به ثبوت یا عدم ثبوت خیار در معامله با خود می‌شود. در این تحقیق ضمن اشاره مختصر به تعدد حقیقی و اعتباری متعاقدين، از منظر دوم به بحث پرداخته و نوآوری تحقیق در همین زمینه می‌باشد

امکان سنجی ثبوت خیار مجلس در معامله با خود

این تحقیق با توجه به نظر مشهور فقها مبنی بر صحت معامله با خود و ثبوت خیار مجلس در عقد بیع، به بررسی امکان ثبوت خیار مجلس در معامله با خود می‌پردازد اگر کسی به نمایندگی از دیگری مال وی را به خودش بفروشد در ثبوت خیار مجلس در این معامله اختلاف نظر وجود دارد.

دیدگاه اول: عدم ثبوت خیار مجلس

عده‌ای از فقهاء و حقوقدانان مانند: محدث بحرانی (بحرانی، ۱۴۰۵: ج ۱۹: ۱۵)؛ کاتوزیان (۱۳۸۶: ج ۱۶: ۱)؛ انصاری (۱۴۱۱: ج ۲: ۳۱۴)؛ کاظمی (بی تا: ج ۱: ۲۴۱)؛ طوسی (۱۳۸۷: ج ۲: ۸۳) قائلند که عاقد واحد خیار مجلس ندارد

دلایل این دیدگاه به شرح زیر است:

۵. با مراجعه به مستندات خیار مجلس مانند روایات صحیحیه مستفیضه که از قول پیامبر اسلام (ص) نقل شده که فرمودند: «البیعان بالخیار ما لم یفترقا»، بایع و مشتری مادامی که از یکدیگر جدا نشدند، خیار دارند، (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱۷: ۵) به این نتیجه می‌توان رسید که مراد از تعدد در خیار مجلس، تعدد واقعی و حقیقی است نه اعتباری و ظهور ادله خیار مجلس چنین تعددی را القاء می‌کند.

۶. اطلاعات روایات وارده در باب خیار مجلس، انصراف دارد بر فرد غالب و شایع از (البیعان) و (تفرق) که همان متبایعان فیزیکی و تفرق مکانی است و این معنا به ذهن متبادر می‌شود لذا اطلاق ادله شامل تعدد اعتباری نمی‌شود. (بحرانی، ۱۴۰۵: ج ۱۹: ص ۱۵)

۷. افتراق که غایت خیار مجلس است در مورد عاقد واحد قابل تصور و تحقق نیست. (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ج ۱۶: ۱) حال آنکه کلمه (حتی) در عبارت (البیعان بالخیار حتی یفترقا) ظهور در این دارد که مدخول آن امر ممکن است. (انصاری، ۱۴۱۱: ج ۳۷: ۵) لذا از باب ملکه و عدمها می‌توان گفت که هر جا افتراق ممکن نباشد، خیار مجلس نیز محقق نخواهد شد، اگر هم عاقد واحد خیار مجلس داشته باشد، انتهای خیار مجلس به تفرق نیست، بلکه انقضای آن به یکی دیگر از مسقطات خیار است

۸. یکی از مستندات خیار مجلس، اجماع است (انصاری، ۱۴۱۱: ج ۳۱: ۲) که دلیل لبی است و در استنتاج از آن به قدر متیقن اکتفا می‌شود. در ما نحن فیه آنچه به عنوان قدر متیقن از بیعان و افتراق می‌باشد، همان معنای فیزیکی (واقعی) و مکانی است؛ لذا با استناد به اجماع نمی‌توان برای ایندو عنوان، وجود اعتباری لحاظ کرد.

دیدگاه دوم

مشهور فقهاء معتقدند که در معامله با خود، خیار مجلس ثابت است. مرحوم شیخ انصاری (۱۴۱۱: ج ۲: ۳۱۴)؛ نجفی (۱۴۰۴: ج ۲۸: ۴۲۳)؛ شهیدثانی (۱۴۱۰: ج ۴: ۳۸۵)؛ خویی (۱۴۱۷: ۳۲۲) از جمله قائلین به ثبوت خیار مجلس می‌باشند

برخی از ادله این دیدگاه ناظر بر کفایت تعدد اعتباری متعاقدين است و برخی دیگر ناظر بر قواعد کلی فقهی و اصولی است که فارغ از حقیقی یا اعتباری بودن متعاقدين، خیار مجلس را در معامله با خود اثبات می‌کند:

الف- ادله ناظر بر احوال متعاقدين

۱. عمده‌ترین مستند برای خیار مجلس، روایت نبوی (البیعان بالخیار ما لم یفتراقا) است. در این روایت، معیار تحقق بیعان و افتراق بیان نشده و همان‌طور که عده‌ای آن را حمل بر دو متعاقد فیزیکی و افتراق مکانی کرده‌اند، تعدادی نیز بر کفایت تغایر اعتباری در متعاقدين و افتراق معنوی تأکید کرده‌اند؛ لذا ادعای ظهور روایت در یک معنا نیازمند دلیل است.

۲. اطلاق ادله خیار مجلس به تعدد و افتراق واقعی انصراف ندارد؛ زیرا هر انصرافی نمی‌تواند مانع تحقق اطلاق شود. انصراف در مآخذه فیه، انصراف بدوی و ناشی از غلبه وجودی است که فاقد اعتبار می‌باشد. انصراف اگر ناشی از کثرت استعمال باشد چون که موجب انس ذهنی بین معنای مطلق و معنای مقید می‌شود باعث می‌شود در جایی که قرینه نیست مطلق، منصرف به همین معنای مقید باشد و این انصراف مصداق انصراف مستقر بوده که در آن، ذهن، فرد یا افرادی را خارج از اطلاق می‌پندارد و بر فرض توجّه نیز تصدیق می‌کند که دلیل شامل آن‌ها نمی‌شود. چنین انصرافی موجب تقیید مطلق می‌شود. (مظفر، ۱۳۹۵: ۱؛ ج ۱: ۱۷۳)

۳. در مورد دلیل اجماع و قدر متیقن آن که بیعان و افتراق فیزیکی را شامل می‌شود باید گفت: اولاً تحقق چنین اجماعی مورد تردید است؛ زیرا در این مسئله اختلاف نظر وجود دارد. محقق اردبیلی در مجمع الفائده والبرهان، وجود اجماع را قابل تأمل و تردید می‌داند. (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۸: ۳۸۹) ثانیاً؛ در صورت پذیرش تحقق اجماع، این اجماع مدرکی خواهد بود؛ زیرا ممکن است منشأ آن، روایت نبوی بوده که موجود است و با وجود روایت، نوبت به اجماع نمی‌رسد و چنین اجماعی فاقد اعتبار می‌باشد

۴. افتراقی که غایت خیار مجلس است از دیدگاه عرف عقلاء، اعم از افتراق فیزیکی و معنوی است و شاهد بر آن، بحث عاقد واحد است که در متون فقهی به دفعات در مورد آن و ثبوت خیار مجلس در آن بحث شده که همه حاکی از آن است که بر مبنای قضاوت عرف، بسیاری از فقهاء با استناد به افتراق اعتباری، وجود خیار مجلس را در عاقد واحد ثابت دانسته‌اند. (ظاهری، حافظی، ۱۳۹۹: ۵۰؛ بروجردی، ۱۳۳۹: ج ۹۸: ۱؛ خاتمی سبزواری، ۱۴۰۱: ۳۱۵) افتراق معنوی که از آن به افتراق بالاراده و القصد نیز تعبیر می‌شود ناظر بر بهم خوردن اراده و ارتباط فکری طرفین معامله با وجود اجتماع فیزیکی آنها است، به نحوی که هر یک از طرفین با حفظ هیئت اجتماعیّه زمان عقد، مشغول به امری غیر از عقد شده‌اند.

ب- ادله ناظر بر قواعد فقهی و اصولی

قاعده عقلایی ملازمه إذن در شیء با إذن در لوازم یا توابع آن

إذن در لغت به معنای رخصت و اباحه آمده است. (جوهری، ۱۴۰۷، ج ۵: ۲۰۶۸؛ ابن منظور، ج ۱: ۱۰۵) ایذان نیز به معنای إذن دادن و استیذان به معنای إذن گرفتن است. إذن در اصطلاح فقهی به

معنای رخصت در تصرف از سوی مالک یا شخصی است که به منزله مالک است. (مانند وکیل، وصی و ولی) (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۰۶) إذن چه به صورت صریح یا ضمنی (إذن فحوی) یا شاهد حال باشد دارای آثار إذن می‌باشد. إذن هم شامل اباحه انجام یک فعل و اباحه ترک آن می‌باشد. براساس این قاعده هرگاه کسی به دیگری إذن در تصرف در مالش را بدهد، شخص اخیر در کلیه لوازم و توابع آن إذن، مأذون خواهد شد. به عبارت دیگر اگر کسی به دیگری در امری إذن بدهد، مورد إذن به آنچه در عبارت إذن دهنده آمده محدود نمی‌شود، بلکه لوازم ذاتی و عقلی (مانند اباحه استفاده از نردبان در مورد إذن به استفاده از بام خانه)، لوازم عرفی (مانند اباحه سکونت فرزندان در مورد إذن به سکونت در خانه برای پدر خانواده) و لوازم شرعی و قانونی (مانند شریکی که در ضمن عقد به اداره کردن اموال مشترك مأذون شده است می‌تواند هر عملی را که لازمه اداره کردن است انجام دهد) مورد إذن را شامل می‌شود. فقیهان بزرگی، چون ابن ادریس (۱۴۰۹، ج ۱: ۶۳۶)؛ شیخ طوسی (۱۳۸۷، ج ۴: ۱۶۷)؛ علامه حلی (۱۴۱۳، ج ۶: ۱۱۶)؛ شهید اول (۱۴۳۲، ج ۱: ۲۳۰)؛ شهید ثانی (۱۴۱۰، ج ۴: ۳۴۰)؛ فخر المحققین (۱۳۸۷، ج ۳: ۳۱)؛ صاحب جواهر (۱۴۰۴، ج ۲۵: ۷۲)؛ شیخ یوسف بحرانی (۱۴۰۵، ج ۲۳: ۲۹۸)؛ سید محمد کاظم یزدی (۱۴۱۴، ج ۲: ۸۴۲) و امام خمینی (۱۳۸۰، ج ۱: ۶۲۳) آن را به صورت قاعده‌ای مورد قبول در کتاب‌های خویش آورده‌اند. به‌رغم شهرت این قاعده، آیه یا روایتی به عنوان مأخذ آن یافت نشده است. در بیان مدرک آن می‌توان گفت: این قاعده در زندگی اجتماعی و روابط افراد با یکدیگر به طور گسترده در گذشته و حال مورد استفاده عقلا بوده و شارع نیز از آن منع نکرده و بنابراین، قاعده‌ای عقلایی است و دلیل حجیت آن، استقرار روش عقلا و تقریر شارع نسبت به این روش است.

معامله با خود از جمله اعمال حقوقی است که شارع إذن به انجام آن داده است و یکی از لوازم و توابع شرعی بیع، ثبوت خیار مجلس در آن است؛ لذا اگر با دلیل متقن، مانعی برای این خیار در معامله با خود وجود نداشته باشد طبق قاعده مذکور، خیار مجلس در این معامله ثابت است

۱. قاعده مقتضی و مانع

مقتضی اسم فاعل (اقتضی) است که معنای عرفی آن، مؤثر و دلیل است مانند آتش که مؤثر در حرارت است. این واژه در کتب فقهی-اصولی بسیار به کار رفته است و به اعتبار اثری که ایجاد می‌کند به سه دسته تقسیم می‌شود. (نایینی، ۱۹۳۳م، ج ۲: ۳۴۸)

۱. مقتضی گاهی اقتضای اثر تکوینی دارد که بعنوان جزء العله محسوب شده و از آن به سبب نیز

یاد می‌شود و با تحقق مقتضی و عدم المانع، اثر تکوینی حاصل می‌شود

۲. اقتضای اثر شرعی از دیگر اقسام مقتضی است که در این قسم، مقتضی همان موضوع دلیل است و مقتضی و مانع هر دو شرعی می‌باشند به عنوان مثال شارع، ملاقات آب پاک با شیء نجس را موضوع نجاست آب و کز بودن آب را مانع نجاست آن قرار داده است. این معنا از اقتضاء مورد نظر این تحقیق می‌باشد

۳. ملاکات احکام شرعی یا همان مصالح و مفاسد، از مصادیق مقتضی می‌باشند زیرا این ملاکات، مقتضی تشریع حکم شرعی می‌باشند

قاعده مقتضی و مانع که در قاعده فقهی یا مسئله اصولی بودن آن اختلاف نظر هست در موارد متعدد در کتب فقهی و اصولی بدان استناد شده است. اعتبار این قاعده مستند به روایاتی است که بر حجیت استصحاب بیان شده و همچنین بناء عقلاء که مورد امضاء شارع واقع شده از دیگر مستندات اعتبار این قاعده می‌باشد. (بهبهانی، ۱۳۸۱: ۱۵۴)

طبق این قاعده هرگاه در تحقق مقتضا، با یقین به وجود مقتضی شک شود و احتمال وجود مانع برای تحقق مقتضی نیز وجود داشته باشد به تحقق مقتضا حکم می‌شود و به احتمال وجود مانع اعتنا نمی‌شود.

با استناد به این قاعده می‌توان گفت که در معامله با خود، عقد بیع اقتضای آثار شرعی مترتب بر بیع را دارد که از جمله آنها ثبوت خیار مجلس است و موانع احتمالی مانند عاقد واحد نمی‌تواند مانع تحقق خیار مجلس در این معامله شود.

۳- تنقیح مناط

با استناد به تنقیح مناط (الغاء خصوصیت) و استنباط حکم از خطاب شارع، می‌توان آن حکم را به تمامی مواردی که ملاک حکم وجود دارد تعمیم داده و دایره شمول حکم را توسعه داد. تنقیح مناط قطعی مورد قبول فقهای امامیه واقع شده و مرحوم مظفر اعتبار آن را از باب حجیه الظهور بیان کرده است. (مظفر، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۷۶) بر مبنای تنقیح مناط می‌توان گفت که به همان ملاکی که خیار مجلس در بایع و مشتری متعدد وجود دارد (یعنی دفع ضرر و ارفاق به متبایعین) به همان ملاک در عاقد واحد هم هست؛ (انصاری، ۱۴۱۱: ج ۳۶: ۵) زیرا خصوصیت یا خصوصیت‌های الغاء شده با تنقیح مناط تأثیری در تعلق حکم به موضوع ندارد و احتمال وقوع ضرر و لزوم دفع آن که فلسفه جعل اختیارات است در عاقد واحد نیز قطعاً وجود دارد.

۴- سیره عقلاء در عقود مغابنی

عقد بیع به عنوان یکی از مهمترین عقود مغابنی است. در این عقود، هر یک از طرفین در صدد افزایش سود خود و توأمان کم کردن سود طرف دیگر است. به همین خاطر مسئله مغبون و زیانکار شدن در این عقود اهمیت حقوقی زیادی دارد. از آنجا که سیره عقلاء معمولاً مبتنی بر جلب منفعت و دفع ضرر است؛ لذا عقلاء در باب معاملات از معاملاتی که احتمال ضرر فاحش و قابل توجه در آنها مطرح است، اجتناب می‌کنند؛ به شرطی که احتمال وقوع ضرر، واقعی و معقول، مهم و معتدبه باشد و دلیل شرعی خاص بر جواز اقدام به ضرر وجود نداشته باشد که اگر شارع صریحاً اجازه کاری را داده باشد، احتمال ضرر مانع نیست.

اقدام به معاملات مغایری بدون لحاظ شرطی برای جبران ضرر احتمالی فاحش و قابل توجه، خلاف سیره عقلاء و حکم عقل به لزوم دفع ضرر محتمل می‌باشد. وجود سیره عقلاء بر جبران ضرر فاحش ناشی از بیع، محرز است و از قید «فاحش» استفاده می‌شود که جبران هر ضرری حتی ضرر ناچیز و غیرفاحش که از بیع ناشی می‌شود مورد تایید عقلاء نبوده و خيار را برای دفع آنها ثابت نمی‌دانند. ممکن است این اشکال مطرح شود که دفع ضرر، منحصر به ثبوت خيار مجلس نیست، بلکه با استناد به خيار غبن یا عیب یا حتی تقایل نیز می‌توان ضرر را دفع کرد و به مجرد وجود ضرر نمی‌توان خيار مجلس را ثابت دانست. در جواب این اشکال می‌توان گفت که عقلاء با لحاظ مواردی که امکان تقایل وجود ندارد یا زمینه سایر خيارات غیر از خيار مجلس وجود ندارد، اگر احتمال عقلایی ضرر فاحش دهند، الزاماً به جریان خيار مجلس در معامله با خود، حکم می‌کنند؛ بعنوان مثال اگر کسی کالایی را خریداری کند سپس متوجه شود که لازم بود با آن پول، کالای ضروری‌تر خریداری کند. در این صورت اگر تقایل ممکن نباشد و غبن و عیبی در میان نباشد، عقلاء برای دفع این ضرر، ثبوت خيار مجلس را پذیرفته و بدان حکم می‌کنند. ثبوت خيار مجلس در این فرض کافی است که امکان ثبوت خيار مجلس در معامله با خود را ثابت کند و آن را از مرحله امتناع به مرحله امکان وارد نماید. بنابراین در معامله با خود که احتمال ضرر وجود دارد ثبوت حق فسخ و خيارات مختلف از جمله خيار مجلس منطبق با سیره عقلاء و حکم عقل است. قاعده فقهی لاضرر نیز مانع صحت معاملاتی است که موجب تضرر متعاملین می‌شود.

۵- مقاصد الشریعه و حفظ مال

مقاصد شریعت، همان معانی و اهدافی است که توسط شرع در تمامی احکام یا قسمت عمده احکام لحاظ شده است، یا همان نهایت و غایت شریعت و اسراری است که شارع برای هر حکمی از احکامش وضع کرده است و شناخت آن امری ضروری برای همه مردم است. (زحیلی، ۱۴۰۶: ۱۰۱۷؛ بدوی، ۱۹۹۹م: ۲۵۱؛ ریسونی، ۱۳۷۶: ۳۷؛ شاطبی، ۱۴۱۷: ج ۳: ۴۳) غزالی این مقاصد را به سه دسته ضروری، حاجی و تحسینی تقسیم نموده و مقاصد ضروری را در پنج مورد خلاصه می‌کند که عبارتند از: حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال. وی در ادامه بیان می‌دارد که هرچیزی که متضمن حفظ این پنج مورد باشد مصلحت است و هر آنچه که موجب فوت این مصالح شود مفسده و دفع آن مصلحت است. (غزالی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۱۶؛ سبکی، ۱۴۱۹: ج ۴: ۳۳۶؛ ابوزهره، بی‌تا: ج ۱: ۳۱۹) حفظ مال بعنوان یکی از مقاصد ضروری که غالباً در باب معاملات بدان استناد می‌شود بیانگر آن است که اموال مردم، محترم است و لازم است از تعدی و اضرار به اموال دیگران اجتناب شود. احترام مال مسلمان و مؤمن در روایات معصومین نیز مورد تأکید قرار گرفته است. پیامبر اسلام (ص) در روایتی می‌فرماید: حرمة مال المسلم کحرمة دمه (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۲۹: ۴۰۷) که احترام مال مسلمان را همدیف با احترام جان وی می‌دانند.

انجام معاملاتی که خطر تضرر مالی و تضییع مال در آنها وجود دارد بدون لحاظ شرطی برای جبران ضرر، خلاف مقاصد الشریعه در جهت حفظ اموال مردم بوده و در معامله با خود نیز با اذعان به لزوم حفظ اموال متعاملین و دفع ضرر مالی از آنها صورتی که زمینه تقابل یا جریان سایر خیارات فراهم نباشد تحقق خیار مجلس قابل توجیه می‌باشد.

۶- اصول عملیه و خیار مجلس

برخی با استناد به استصحاب ملکیت بعد از انعقاد معامله با خود و شک در ثبوت خیار مجلس، در صدد نفی خیار مجلس در این معامله بوده (کاظمی، بی‌تا: ج ۲۴۱: ۱) و برخی دیگر نیز با استناد به اصاله اللزوم در مقام شک در ثبوت خیار یا اصل عدم الخیار (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ج ۱۶: ۱) همین هدف را دنبال کرده‌اند. به نظر می‌رسد پس از بیان ادله مختلف اجتهادی بر ثبوت خیار مجلس در عاقد واحد که حداقل مفید ظن و اطمینان بوده و پس از رد ادله دیدگاه مقابل، شکی برای ثبوت یا عدم ثبوت خیار مجلس و نیز محملی برای رجوع به اصول عملیه یا ادله فقهاتی که موضوع آنها شک است، باقی نمی‌ماند.

نتایج

وجود عاقد واحد در معامله با خود، منشأ اختلاف نظر در جریان خیار مجلس در این عقد شده است. از آنجا که در خیار مجلس تعدد بیعان و امکان افتراق آن دو لحاظ شده است؛ لذا محل اصلی نزاع درباره تعدد حقیقی یا اعتباری متعاملین است. عده‌ای از فقها که تأکید بیشتری بر نصوص و روایات و دلالات لفظی آنها دارند با استناد به اصاله الظهور و اصرار بر لزوم تغایر حقیقی و افتراق فیزیکی بین متبایعین برای جریان خیار مجلس، معتقدند که در معامله با خود چون این دو رکن وجود ندارد لذا خیار مجلس محقق نمی‌شود. مشهور فقها قائل به جریان خیار مجلس در این معامله شده‌اند و با استناد به ادله نقضی و حلّی متعدد، تعدد اعتباری را کافی دانسته‌اند. ادله زیر برای اثبات نظر مشهور ارائه شده است.

۱. البیعان در مقام بیان حکم برای جنس بایع و مشتری است، که در عاقد واحد نیز بالاعتبار تحقق پیدا می‌کند. عرف نیز تعدد در این دو (متبایعین اصیل و بالاعتبار) را می‌پذیرد. در محل بحث نیز تغایر بین بایع و مشتری به مقتضای اطلاق ادله باب خیار مجلس و قضاوت عرف، هم شامل تغایر فیزیکی و هم اعتباری می‌شود. لذا اعتباری بودن احکام شرعی و کفایت تغایر اعتباری بین موجب و قابل در معاملات از اهم دلایل قول مشهور می‌باشد.

۲. افتراقی که غایت خیار مجلس است از دیدگاه عرف عقلاء، اعم از افتراق فیزیکی و معنوی است.

۳. قواعد فقه و اصولی متعدد دلالت بر ثبوت خیار مجلس در معامله با خود دارد؛ از جمله: قاعده ملازمه إذن به شیء و إذن به لوازم آن، قاعده مقتضی و مانع، تنقیح مناط، مقاصد الشریعه، تلازم عقلی إذن در شیء با إذن در لوازم آن.

از آنجا که کفایت تغایر اعتباری بین موجب و قابل در معاملات، مستظهر به اجماع بوده و افتراق معنوی در ادله شرعی، قرائن و شواهدی بر آن اقامه شده و قواعد فقهی-اصولی متعدد بر ثبوت خیار مجلس در معامله با خود ارائه شده، قول مشهور قوی تر به نظر می‌رسد.

در زمینه موضوع مورد بحث پیشنهادهایی ارائه می‌شود:

۱- با استقراء در متون فقهی و حقوقی و آراء فقهاء و حقوقدانان، مصادیق و تطبیقات تغایر معنوی استخراج و مورد تحلیل قرار گیرد.

۲- از آنجا که غالب مباحث حقوقی و مواد قانونی در مورد معامله با خود تنظیم و بیان شده، لازمست به مباحث حقوقی در مورد جریان خیار مجلس در این معامله نیز پرداخته شود و در مواد قانونی که در مورد این معامله تقنین شده، به جریان خیار در آن نیز اشاره شود.

منابع

- ابن ادریس حلی، محمد (۱۴۰۹). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸). لسان العرب. دار احیاء التراث العربی.
- ابوزهره، محمد (بی تا). اصول الفقه. دار الفکر العربی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۱). المکاسب. دار الذخائر.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵). الحدائق الناضرة. دفتر انتشارات اسلامی.
- بدوی، یوسف احمد محمد (۱۹۹۹). مقاصد الشریعة عند ابن تیمیة. دار النفائس.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۳۹). کلیات حقوق اسلامی. انتشارات دانشگاه تهران.
- بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹). القواعد الفقهیة. الهادی.
- بهبهانی، سید علی (۱۳۸۱). بدائع الاصول. نشر خوزستان.
- الجوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷). الصحاح. دار العلم للملایین.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۴۰). تاثیر اراده در حقوق مدنی. نشر گیلان.
- حسینی عاملی، سید محمد (بی تا). مفتاح الکرامة. آل البيت (ع).
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۱). حقوق مدنی، اشخاص و محجورین. نشر میزان.
- خاتمی سبزواری، سید جواد (۱۴۰۱). واکاوی حکم خیار مجلس در مورد شخص حقوقی و کارگزار او. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۵ (۲)، ۳۰۷-۳۲۵.
- خمینی، روح الله (۱۳۸۰). تحریر الوسیله. دار العلم.
- ریسونی، احمد (۱۳۷۶). اهداف دین از دیدگاه شاطبی. ترجمه سید حسن اسلامی. دفتر تبلیغات اسلامی.
- زحیلی، وهبه بن مصطفى (۱۴۰۶). اصول الفقه الاسلامی. دار الفکر.
- سبکی، تاج الدین عبدالوهاب (۱۴۱۹). رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب. عالم الكتب.
- سنهوری، عبدالرزاق (۱۹۵۴). مصادر الحق. دار الفکر.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی (۱۴۱۷). الموافقات. دار ابن عفان.

- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰). الروضة البهية. مركز النشر.
- صفایی، سید حسین (۱۳۸۹). قواعد عمومی قراردادها. میزان.
- طباطبایی، سید محمدکاظم (۱۴۱۴). تکملة العروة الوثقى. کتابفروشی داودی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط. مکتبه مرتضویه.
- ظاهری، ربیحه و حافظی، سمیه (۱۳۹۹). خيار مجلس در پرتو قراردادهاى الكترونيكى. مطالعات فقه اقتصادى، ۲ (۱)، ۴۸-۵۶.
- عاملی، محمد بن مکى (۱۴۳۲). القواعد و الفوائد. دار الفكر.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳). مختلف الشيعة. مؤسسة النشر الاسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴). تذكرة الفقهاء. مؤسسة آل البيت.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۸). قواعد الاحکام. مؤسسة النشر الاسلامی.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰). تحرير الاحکام. مؤسسة امام صادق (ع).
- غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۳). المستصفی. دار الكتب العلمية.
- فخر المحققين (محمد بن حسن بن یوسف حلی) (۱۳۸۷). ايضاح الفوائد. نشر اسماعيليان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۷). حقوق مدنی، إيقاع. شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۱). وقایع حقوقی. نشر یلدا.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). عقود معین. گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. میزان.
- کاشانی، سید محمود (۱۳۶۵). شرکت مدنی. نشریه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱ (۲)، ۶۸-۹.
- کاظمی، اسدالله (بی تا). مقابس الانوار. مؤسسة آل البيت (ع).
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. دار الكتب الاسلامية.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۶). بحار الانوار. نشر اسلامیه.
- مراغی، میر عبدالفتاح (۱۴۱۷). العناوين. مؤسسة النشر الاسلامی.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۹۵). اصول الفقه. مدیریت حوزه علمیه قم.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱). القواعد الفقهية. مدرسة الامام امير المؤمنين (ع).
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳). مجمع الفائدة و البرهان. مؤسسة النشر الاسلامی.
- نایینی، محمدحسین (۱۹۳۳). اجود التقريرات (تقرير سيد ابوالقاسم موسوی خوئی). المكتبة الفقهية.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام. دار التراث الاسلامی.
- یزدی، سيد محمدکاظم (۱۴۱۴). تکملة العروة الوثقى. مكتبة داورى.

References (including transcribed/translated titles)

- Abū Zahra, Muḥammad (n.d.). *Uṣūl al-fiqh*. Dār al-Fikr al-‘Arabī. (in Arabic)
- al-Anṣārī, Murtaḍā (1411). *al-Makāsib*. Dār al-Dhakhā’ir. (in Arabic)
- Badawī, Yūsuf Aḥmad Muḥammad (1999). *Maqāṣid al-sharī‘a ‘inda Ibn Taymiyya*. Dār al-Nafā’is. (in Arabic)
- al-Baḥrānī, Yūsuf (1405). *al-Ḥadā’iq al-nāḍira*. Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
- al-Bihbahānī, Sayyid ‘Alī (1381). *Badā’i‘ al-uṣūl*. Nashr-i Khūzistān. (in Arabic)
- Bujnūrdī, Sayyid Ḥasan (1419). *al-Qawā‘id al-fiqhiyya*. al-Hādī. (in Arabic)
- Burūjirdī ‘Abduḥ, Muḥammad (1339). *Kullīyāt-i ḥuqūq-i Islāmī*. Intishārāt-i Dānishgāh-i Tih-rān. (in Persian)
- Fakhr al-Muḥaqqiqīn (Muḥammad b. Ḥasan b. Yūsuf Ḥillī) (1387). *Īdāḥ al-fawā‘id*. Nashr-i Ismā‘īliyyān. (in Arabic)
- al-Ghazālī, Muḥammad b. Muḥammad (1413). *al-Mustasfā*. Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya. (in Arabic)
- Ḥayātī, ‘Alī-‘Abbās (1391). *Ḥuqūq-i madanī, ashkhaṣ va mahjūrīn*. Nashr-i Mīzān. (in Persian)
- Ḥusaynī ‘Āmilī, Sayyid Muḥammad (n.d.). *Miftāḥ al-karāma*. Āl al-Bayt (‘a). (in Arabic)
- Ibn Idrīs Ḥillī, Muḥammad (1409). *al-Sarā’ir al-hāwī li-taḥrīr al-fatāwā*. Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (in Arabic)
- Ibn Manẓūr, Muḥammad b. Mukarram (1408). *Lisān al-‘Arab*. Dār Ihya’ al-Turāth al-‘Arabī. (in Arabic)
- Ja‘farī Langarūdī, Muḥammad Ja‘far (1340). *Ta’thīr-i irāda dar ḥuqūq-i madanī*. Nashr-i Gīlān. (in Persian)
- al-Jawharī, Ismā‘īl b. Ḥammād (1407). *al-Ṣiḥāḥ*. Dār al-‘Ilm li-l-Malāyīn. (in Arabic)
- Kāshānī, Sayyid Maḥmūd (1365). Shirkat-i madanī. *Journal of the Faculty of Law, Shahid Beheshti University*, 1 (2), 9–68. (in Persian)
- Kātumandī (Kātūziyān), Nāṣir (1367). *Ḥuqūq-i madanī, iḳā’*. Shirkat-i Sahāmī-yi Intishār. (in Persian)
- Kātūziyān, Nāṣir (1371). *Vaqāyi‘-i ḥuqūqī*. Nashr-i Yaldā. (in Persian)

- Kātūziyān, Nāṣir (1386). *‘Uqūd-i mu‘ayyan*. Ganj-i Dānish. (in Persian)
- Kātūziyān, Nāṣir (1389). *Qānūn-i madanī dar nazm-i huqūqī-yi kunūnī*. Mīzān. (in Persian)
- Kāẓimī, Asad Allāh (n.d.). *Maqābis al-anwār*. Mu‘assasat Āl al-Bayt (‘a). (in Arabic)
- Khātāmī Sabzavārī, Sayyid Javād (1401). Vākāvī-yi hukm-i khiyār-i majlis dar mawrid-i shakhs-i huqūqī va kār-guzār-i ū. *Fiqh and the Principles of Islamic Law*, 55 (2), 307–325. (in Persian)
- Khumaynī, Rūḥ Allāh (1380). *Tahrīr al-wasīla*. Dār al-‘Ilm. (in Arabic)
- al-Kulaynī, Muḥammad b. Ya‘qūb (1407). *al-Kāfi*. Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (in Arabic)
- Majlisī, Muḥammad Bāqir (1386). *Biḥār al-anwār*. Nashr-i Islāmiyya. (in Arabic)
- Makārim Shīrāzī, Nāṣir (1411). *al-Qawā‘id al-fiqhiyya*. Madrasat al-Imām Amīr al-Mu‘minīn (‘a). (in Arabic)
- Marāghī, Mīr ‘Abd al-Fattāḥ (1417). *al-Anāwīn*. Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)
- Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad b. Muḥammad (1403). *Majma‘ al-fā‘ida wa-l-burhān*. Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)
- Muẓaffar, Muḥammad Riḍā (1395). *Uṣūl al-fiqh*. Mudiriyyat-i Ḥawza-yi ‘Ilmiyya-yi Qum. (in Arabic)
- Nā‘inī, Muḥammad Ḥusayn (1933). *Ajwad al-taqrīrāt* (Taqrīr Sayyid Abū al-Qāsim Mūsawī Khū‘ī). al-Maktaba al-Fiqhiyya. (in Arabic)
- Najafī, Muḥammad Ḥasan (1404). *Jawāhir al-kalām*. Dār al-Turāth al-Islāmī. (in Arabic)
- Raysūnī, Aḥmad (1376). *Ahdāf-i dīn az dīdgāh-i Shāṭibī*. Trans. Sayyid Ḥasan Islāmī. Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī. (in Persian)
- al-Ṣafā‘ī, Sayyid Ḥusayn (1389). *Qawā‘id-i ‘umūmī-yi qarārdādḥā*. Mīzān. (in Persian)
- al-Sanhūrī, ‘Abd al-Razzāq (1954). *Maṣādir al-ḥaqq fī al-fiqh al-Islāmī*. Dār al-Fikr. (in Arabic)
- al-Shāṭibī, Ibrāhīm b. Mūsā (1417). *al-Muwāfaqāt*. Dār Ibn ‘Affān. (in Arabic)
- al-Shahīd al-Thānī, Zayn al-Dīn b. ‘Alī (1410). *al-Rawḍa al-bahiyya*. Markaz al-Nashr. (in Arabic)
- al-Subkī, Tāj al-Dīn ‘Abd al-Wahhāb (1419). *Raf‘ al-ḥājib ‘an mukhtaṣar Ibn al-Ḥājib*. ‘Ālam al-Kutub. (in Arabic)
- Ṭabāṭabā‘ī, Sayyid Muḥammad Kāẓim (1414). *Takmilat al-‘Urwa al-wuthqā*. Kitābfurūshī-yi Dāwūdī. (in Arabic)
- al-Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan (1387). *al-Mabsūṭ*. Maktaba Murtaḍawiyya. (in Arabic)
- ‘Allāma Ḥillī, Ḥasan b. Yūsuf (1413). *Mukhtalaf al-Shī‘a*. Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)
- ‘Allāma Ḥillī, Ḥasan b. Yūsuf (1414). *Tadhkirat al-fuqahā’*. Mu‘assasat Āl al-Bayt. (in Arabic)

‘Allāma Ḥillī, Ḥasan b. Yūsuf (1418). *Qawā‘id al-aḥkām*. Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī. (in Arabic)

‘Allāma Ḥillī, Ḥasan b. Yūsuf (1420). *Tahrīr al-aḥkām*. Mu’assasat al-Imām al-Ṣādiq (‘a). (in Arabic)

al-‘Āmilī, Muḥammad b. Makkī (1432). *al-Qawā‘id wa-l-fawā‘id*. Dār al-Fikr. (in Arabic)

Yazdī, Sayyid Muḥammad Kāzim (1414). *Takmilat al-‘Urwa al-wuthqā*. Maktabat Dāwarī. (in Arabic)

Zāhirī, Rayḥāna & Ḥāfiẓī, Sumayya (1399). Khiyār-i majlis dar partaw-i qarārdādihā-yi iliktrūnikī. *Economic Jurisprudence Studies*, 2 (1), 48–56. (in Persian)

al-Zuḥaylī, Wahba b. Muṣṭafā (1406). *Uṣūl al-fiqh al-Islāmī*. Dār al-Fikr. (in Arabic)